



بخش تحت

شعراء دور قدیم غور

مستدین



## ۱- امیر علی چاوش غوری

او مرد شمشیر و قلم بود و به دربار سلطان سنجر رتبه سپهسالاری داشت و از مقربان او بود این رباعی را در سنه (۵۲۶) هـ سروده است:

خسروا کارزار باید کرد	بر عدو، کار، زار باید کرد
شورزه شیران مرغزاری را	همه در مرغزار باید کرد
زنده پیلان کار زاری را	همه در کار زار باید کرد
روز جنگ است جنگ باید کرد	وقت کار است کار باید کرد

## ۲- احمد کافی

فرید الزمان شرف الدین از شعرای بزرگ عصر غوریان است اگرچه مولود و وطن اصلی این شاعر به صراحت معلوم نیست اما به استناد تحقیق تذکره نگاران این شاعر در فیروز کوه میزیسته و به دربار سلطان غیاث الدین غوری به رتبه ریاست دارالتحریر سلطنتی رسیده و به مقام خلافت نیز ارتباطی داشته و از اشعار او معلوم میشود که در سخن مهارت بسزا داشته است. او در قصیده که در مدح سلطان غیاث الدین سروده در تشبیب گل و می و در مدح آفتاب و سایه در هر بیت التزام نموده و به قول صاحب مجمع الفصحاً بعضی از آیات این قصیده با آیات قاضی منصور اوز جندی توارد یافته:

ای گل و می را به رخسار و لب تو افتخار	چون گل میگون به بار آمد می گلگون بیار
شکل گل چون شکل جام و رنگ می چون رنگ گل	هست گوئی هر دو را از هم صفت ها مستعار
باغ رابی گل کجا باشد درین هنگام قدر	جام را بی می کجا باشد درین موسم قرار

گل زمی گیرد شعاع و می زگل گیرد فروغ  
 خاصه چون سلطان اعظم گل به پیش و می بدست  
 سایه یزدان غیاث دین و دنیا کافتاب  
 شهریاری کافتاب و سایه راگاه عدل  
 سایه پرورد است خصمش ز آفتاب تیغ او  
 از برای سایه او خاک را خدمت کنند  
 از پی فخر آسمان هر دم وصیت اقبال او  
 آفتاب سایه دار است او جهان میکند  
 ور مثل صد شهریارش باشد اندر روز کین  
 هم چو سایه کزهما آمد همایون برجهان  
 گره می خواهی قیاس شاه و خصم شاه کرد  
 با گل و می عیش کن بی زحمت خار و خمار  
 مطربان را خواندیش و بندگان را دادبار  
 زان بیاراید چمن کز رای او دارد شعار  
 برستاره سعدونحس اختران شد کامگار  
 سخت نادر باشد الحق آفتاب سایه دار  
 هم چو سایه ز آفتاب از بهر آن جوید قرار  
 آفتاب اندر مسیر و آسمان اندر مدار  
 کافتاب با سایه رایات او را سجده آر  
 ز آفتاب او را به سایه کی گذارد شهریار؟  
 آفتاب دولتش ایمن بماندست از غبار  
 سایه شب را بین با آفتاب روزگار

گربصورت آفتابی گردد آن کش دشمن است

سایه اعلام منصورش بر آرد زو دمار

### ۳- ابونصر فراهی

ابونصر احمد فراهی شاعر قرن ششم و هفتم هجری و فاتش ۶۱۸ هـ  
 است ابونصر معاصر و مداح ملک سیستان و نیمروز غازی یمین الدوله بهرامشاه بن  
 حرب است که مطیع سلطان غیاث الدین غوری بوده او کتاب نصاب الصبیان را به  
 نظم آورده و هم چنین کتاب فقه الشیبانی موسوم به جامع الصغیر را منظوم نموده  
 است.

## تذکره الشعراء غور

گرچه در قریه رج مرکز ولایت فراه مقبره بنام شیخ معین الدین ابونصر فراهی نزد عوام معروف است اما نویسنده این سطور مقبره ابونصر فراهی را در قریه دلور در شصت کیلومتری غرب ولسوالی ساغر غور مشاهده نمودم اینک نمونه شعری از کتاب نصاب الصبیان:

به بحر تقارب تقرب نمای	بدین وزن میزان طبع آزمای
فعول، فعول، فعول، فعول	چو گفتم بگوای مئه دلربای
اله است الله و رحمن خدای	دلیل است و هادی تو گر رهنمای
محمد ستوده امین استوار	به قرآن ثنا گفت و یرا خدای
صحابه است یاران و آل اهل بیت	که اسلام و دین شد ازیشان به پای

ای قدت سروخرامان وی رخت ماه تمام	باردیگر ساز در، بحر رمل سیر مقام
فاعلات، فاعلات، فاعلات، فاعلات	همچو بلبل بعدازین این قطعه برخوان صبح و شام

### ۴- انوری ایوردی

او حدالدین علی بن وحید الدین محمد وفات «۵۸۳ هـ» ملقب به حجت الحق در ایورد بدنیآ آمد نخست خاوری تخلص میکرد و بعد تخلص انوری را انتخاب نمود. در انواع فنون ادب دست داشت و در تغیر سبک سخن بسیار موثر بوده است. اشارات ابوعلی سینار از عربی به دردی ترجمه نموده است. انوری قسمت اعظم -

آثارش رابه دربار ملوک غوری و به مدح ایشان پدید آورده اینک نمونه شعروی ازیک

قصیده:

نوش لعل لب تو، قیمت شکر شکست	چین سرزلف تو رونق عنبر شکست
نوبت خوبی بزن بین که سپاه خطت	کشور دیگر گشاد، لشکر دیگر شکست
نسخه زلف تو بود آنکه بر اطراف صبح	طره میگون شب خم به خم اندر شکست
لعل تو در خنده شد رشته پروین گسست	جزع تو سرمست شد ساغر عیبر شکست
جرعه جام لبیت پرده عیسی درید	نقطه نون خطت، خامه آزر شکست
رهر و امیدرا، عشوه توپی برید	خانه اندیشه را غمزه تو در شکست
جان من آرم جو بسکه به تو در گریخت	کبر توییگانه واریسکه به من بر شکست
با تو نیارد گشاد مهر فلک مهرگان	کبر تو چون جود شاه قاعده زرشکست
خسرو و پیروز شاه آنکه به بزم و به رزم	بدلش لشکر فزود، پاسش لشکر شکست
تابدرد لشکر در عدد آرد قضا	از ورق آسمان کاغذ و دفتر شکست

انوری این قصیده اش را که در مدح ملکان (شهاب الدین و ناصر الدین)

سروده مشهور است:

عرصه مملکت غورچه نامحدود است	که در آن عرصه چنان لشکر نامعدود است
رونق ملک سلیمان پیغمبر دارد	عرق سلطان چه عجیب کز نسب داوود است
چشم بد دور که بس مستظم است این دولت	آری این دولت را مستظمی معهود است...

## ۵- اختیار الدین «ششبنانی»

ابونصر علی فرزند روزبه شاعر اوایل سده ششم هجری که به دربار سنجری  
 میزیست و از آل شنسب بود صاحب تذکره لباب الالباب اشتباهاً او را شیانی معرفی  
 کرده است. ششبنانی دارای غزلیات و قصاید است و اینک نمونه شعر او در مدح  
 بها الدین سام غوری:

چو عون شهنشاه در شرع و اسلام	موثر شود در زمین نور خورشید
خداوند عالم شهنشاه دین، سام	بهاء دول شاه جمشید رتبت
به فرمانش راند قضا کل احکام	قدر قدرتی کز کمال معالی
کشد هیئتش خنجر از چنگ بهرام	نهد عشرتش زخمه در دست زهره
نگنجد همی هیچ در حد اوهام	ایا خسروی کانتهای جلالت
نخستین زطالع پس آنگه زایام	زایام نالم به پیشت ولیکن
چوزی قسم می آید از کل اقسام	عطارد که قسمت کند شادی از چرخ
که گوئی که هستش مگردست درخام	چنان خامه در دست او بسته آید

کسانی به انعام شاهی غریق اند

که ایشان ندانند انعام ز انعام

## ۶- امیر حسینی سادات غوری «رح»

اسمش حسین بن عالم بن ابی الحسن حسین غوری مشهور به میر حسینی سادات که تاریخ تولد او معلوم نیست اما استاد علی اصغر حکمت در حاشیه ترجمه «از سعدی تاجامی» تولد او را در گریوه یکی از دهات غور به سال (۶۷۱ هـ.ق) آورده اما مأخذ خود را نشان نمیدهد.

امیر حسینی در مصرخ هرات در جوار ضریح سید عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار (رض) دفن است و طبق گفته صاحب مزارات هرات حسینی در (۱۶) شوال سال (۷۱۸ هـ.ق) وفات کرده است.

پدر امیر حسینی، سید عالم مرد فاضلی بوده که هدایت در مجمع الفصحا اورا امیر الملک میداند و استاد فکری سلجوقی میگوید که مزار سیدعالم در قریه گریوه اسفور غور است. امیر حسینی معاصر سلطان غیاث الدین کرت بوده و با تعداد زیادی از شعرا و عرفا از جمله، حسام هروی، حسن سنجری، شیخ عراقی و شیخ محمود شبستری مکاتبه داشته و شیخ محمود شبستری مثنوی معروف گلشن راز را در حل (۱۵) یا (۱۷) پرسش غامض تصوفی و عرفانی امیر حسینی سادات تألیف کرده است که تا اکنون چهل شرح بر آن نوشته شده که سی شرح آن موجود است. چهار یا پنج نظیره سازی بر گلشن راز صورت گرفته است. و علامه اقبال لاهوری نیز در کتاب «زبور عجم» خود به نام گلشن راز جدید به سوالات امیر حسینی مطابق به فلسفه خودی خویش پاسخ داده است.

گلشن راز به زبان های انگلیسی - آلمانی - ترکی وارد و ترجمه شده

است.

آثار ذیل از میر حسینی سادات غوری میباشد:

۱- مثنوی قلندر نامه

۲- سی نامه یا عشق نامه

۳- پنج گنج

۴- رساله منشور صراط مستقیم

۵- عنقای مغرب در معارف

۶- روح الارواح

۷- مثنوی زاد المسافرین

۸- دیوان امیر حسینی

۹- رساله منشور نزهة الارواح

۱۰- طرب المجالس

۱۱- مثنوی کثر الرموز

و این هم نمونه از سخنان او:

نه خلاف گوید آنکس که حکم کند خدا را

به خدا که دردمندم زغم فراق یارا

توان به ناله گفتن سرو پای ماجرا را

چورسم بری تو گویم که چه هاکشیدم از غم



### رباعی

ای سایه تو مرد صحبت نورنه ای  
روماتم خودگیر کزین سورنه ای  
اندیشه وصل آفتابست نرسد  
می ساز بدین قدرکزو دورنه ای  
از مثنوی زادالمسافرین وی:

### حکایت

این طرفه حکایت است بنگر  
میرفت و همه سپاه با او  
روزی زقضا مگر سکندر  
وان حشمت و ملک و جاه با او  
پیری زخرابه سریدر کرد  
در چشم سکندر آمد از دور  
پرسید که این چه شاید آخر  
در گوشه این مغاک دلگیر  
آمد بر آن مغاک پرنور  
چون باز نکرد سوی او چشم  
گفت ای شده غول این گذرگاه  
بهرچه نکردی احترامم  
دانی که منم به بخت فیروز  
دریادل و آفتاب رایم  
پیراز سر وقت بانگ برزد  
نی پشت و نی روی عالمی تو  
پیری زخرابه سریدر کرد  
در چشم سکندر آمد از دور  
پرسید که این چه شاید آخر  
در گوشه این مغاک دلگیر  
آمد بر آن مغاک پرنور  
چون باز نکرد سوی او چشم  
گفت ای شده غول این گذرگاه  
بهرچه نکردی احترامم  
دانی که منم به بخت فیروز  
دریادل و آفتاب رایم  
پیراز سر وقت بانگ برزد  
نی پشت و نی روی عالمی تو

## تذکرۃ الشعراء غور

دوران فلک که بی شمار است      هر ساعتش از تو صد هزار است  
 نه غول و نه غافلم درین کوی      هشیار تر از توام به صدروی  
 از روز پسین چو آگه‌م من      چون منتظران درین رهم من  
 غافل توئی کز برای پیشی      مغرور دوروزه عمر خوشی  
 چون آخر کارها جدائی است      با خلق مرا چه آشنائیست  
 دوینده من که حرص و آزند      بر تو همه عمر سرفرازند  
 بامن چه برابری کنی تو      چون بنده بنده منی تو  
 گریان شد ازین سخن سکندر      بفگند کلاه شاهی از سر  
 از خجالت خود نفیر میزد      سر بر کف پای پیر میزد

پیر از سر حال ره نمودش  
 کاندر همه وقت یار بودش

اگر کاریک خس به سامان شود      زد ریای رحمت چه نقصان شود؟  
 امید مرا قاعده محکم است      اگر چه بدی بیش و نیکی کم است  
 بسانفس اماره آواره گشت      نپرسی یکی آنچه بر من گذشت  
 براسب هوا گرچه تازنده ام      دلم را توئی قبله تازنده ام

### سوالات امیر حسینی سادات غوری که در گلشن راز آمده

- س: ۱- اول از فکر خویشم در تحیر  
 چه چیز است آنکه گویندش تفکر؟
- س: ۲- کدامین فکر مارا شرط راه است  
 چرا که طاعت و گاهی گناه است؟
- س: ۳- که باشم من؟ مرا از من خبر کن  
 چه معنی دارد اندر خود سفر کن؟
- س: ۴- مسافر چون بود رهرو کدام است  
 که را گویم که او مرد تمام است؟
- س: ۵- که شد بر سیر وحدت واقف آخر  
 شناسای چه آمد عارف آخر؟
- س: ۶- اگر معروف عارف ذات پاک است  
 چه سودادر سر این مشت خاک است؟
- س: ۷- کدامین نقطه را نطق است انالحق  
 چه گوئی هرزه بود آن رمز مطلق؟
- س: ۸- چرا مخلوق را گویند واصل  
 سلوک و سیر او چون گشت حاصل؟
- س: ۹- وصال ممکن و واجب به هم چیست  
 حدیث قرب و بُعد و بیش و کم چیست؟
- س: ۱۰- چه بحر است آنکه نطقش ساحل آمد  
 زعفر او چه گوهر حاصل آمد؟
- یکی دریاست هستی، نطق ساحل  
 به هر موجی هزاران دُر شهوار
- هزاران موج خیزد هر دم از وی  
 نگردد قطره ای هرگز کم از وی
- وجود علم از آن دریای ژرف است  
 غلاف دُر او از صوت و حرف است
- معانی چون کند این جا تنزل  
 ضرورت باشد او را از تعلل
- س: ۱۱- چه جزو است آنکه اواز کل فزون است  
 طریق جستن آن جزو چون است؟
- س: ۱۲- قدیم و محدث از هم چون جدا شد  
 که این عالم شد آندیگر خدانشد؟
- س: ۱۳- چه خواهد مرد معنی زان عبارت  
 که دارد سوی چشم و لب اشارت؟

## تذکره الشعراء غور

- چه جوید از رُخ و زلف و خط و خال      کسی کاندرد مقامات است و احوال؟  
 س: ۱۴- شراب و شمع و شاهد راجه معنی است      خراباتی شدن آخرچه دعوی است؟  
 س: ۱۵- بت و زنار و ترسائی درین کوی      همه کفر است ورنه چیست بر گوی

برگرفته شده از متن و شرح گلشن راز شبستری دکتر کاظم دزفولیان انتشارات

طلایه تهران ۱۳۸۲ ص ۷۶-۱۲۰

### ۶- امام صدر الدین علی هیصم نیشابوری

منهاج سراج مینویسد: حق تعالی ذات سلطان غیاث الدین محمد (طاب ثراه) را به انواع عنایات ظاهر و باطن مزین گردانیده و حضرت او را افاضل علما و اکابر فضلاً و جماهیر حکما و مشاهیر بلغا آراسته کرده و درگاه با جاه او جهان پناه شده بود... در اول سلطان غیاث الدین و برادرش شهاب الدین به مذهب اسلاف و بلاد خود «کرامی» بودند اما شهاب الدین بعد از جلوس بر تخت غزنی به موافقت مردم آن مملکت به مذهب حنفی رفت و غیاث الدین در هرات بدست قاضی وحید الدین مروودی مقتدای شافعیان بدان مذهب بیعت کرد. این کار بر علمای کرامی سخت تمام شد و از آن طایفه علما بسیار بودند اما افسح ایشان امام صدر الدین علی هیصم نیشابوری ساکن و مدرس مدرسه شهر افشین غرجستان بود. این قطعه اعتراض آمیز به سلطان فرستاد و به نیشابور رفت.

- در خراسان خواجه گونه شافعی بسیار بود      بر در هر خسروی ای خسرو صاحب نشان  
 لیک اندر هفت کشور پادشاه شافعی      بهترک معلوم کن تا هیچکس دارد نشان؟  
 ورکسی گوید خلیفه شافعی مذهب بود      حاش الله هیچ زیرک را نباشد این گمان

مذهب عباس را اندر خلافت بى خلاف  
 حاجتى نبود مخالف ذکر اين منى بدان...  
 شافعى و بوحنيفه والله اين خواهند گفت  
 خوب نبودى سبزان دردين زين دريدان  
 او يكسال در نشابور بود و باز اين قطعه به حضرت سلطان فرستاد و به  
 غرjestان باز گشت.

جلال حضرتکم غوثا وانت غياث  
 بيمن عهدک يتيسر امرنا المکنات  
 غياث خلق توئى پس کجا برند نفير  
 ز صولت فلک پير و دولت احداث  
 ز خسروان جهان در جهان توئى که تراست  
 ز جد و عم و پدر سلطنت تراميراث  
 ز عالمان جهان نیز هم منم که مراست  
 دعوات ارث زاجداد خفته در اجداث...

### ۸- بهأ الدين «اوشى»

ملك الكلام بهأ الدين اوشى که بدر بار سلطان قطب الدين معزى «ايىک»  
 محشور بود شاعريست که تنها يک رباعى او را منهاج سراج جوزجاني در طبقات  
 ناصرى آورده است و آن رباعى در مدح اين پادشاه است.  
 اى بخشش تو، لک به جهان آورده  
 کان راکف تو کار به جان آورده  
 از شرم کف تو خون گرفته دل کان  
 پس لعل بهانه در ميان آورده

## ۹- جبلی غرجستانی

بدیع الزمان عبدالواسع بن عبدالجامع بن عمران بن ربیع غرجستانی متوفی به سال (۵۵۵) هجری اصلاً سید بود و در غرجستان ولادت یافت. چنانچه خود گوید

نکرد باید بامن به قهر جباری      که من ز نسل رسول خدای جبارم

جبلی در علوم زمان بخصوص علوم ادبی کسب کمال کرد و در شاعری ممتاز شد و سپس به مدح شاهان عصر (غوریان، سلجوقیان و غزنویان) پرداخت.

جبلی به شعر عربی هم دست داشت و به کلام آراسته مصنوع و پیرایه های لفظی و زیورهای معنوی هم چو دیگر شعرای عصر خود توجه بسیار داشته دیوان شعری چند بار چاپ شده است اینک نمونه شعرش:

رُح و زلفین آن ماه و لب و دندان آن دلبر	یکی لاله است در عنبر یکی لولوست در شکر
چه لاله؟ لاله نعمان چه عنبر؟ عنبر سارا	چه لؤلؤ؟ لؤلؤی دریا چه شکر؟ شکر عسکر
بسان چشمه و روضه مثال حلقه و توده	دهان و عارض و زلفین و خط آن پری پیکر
چه حلقه؟ حلقه سنبل چه توده؟ توده نسربین	چه روضه؟ روضه جنت چه چشمه؟ چشمه کوثر
نماید ساعد و عارض بدین دلخسته عاجز	گمارد غمزه و طره بدین آشفته مضطر
چه عارض؟ عارض رنگین چه ساعد؟ ساعد سیمین	چه غمزه؟ غمزه جادو چه طره؟ طره کافر

در جای دیگر از دوری وطن خود «غرجستان» شکوه کرده می گوید:

به اضطرار جدا مانده ام زمسکن خویش	چنانکه مانده جدا آدم از بهشت نعیم
غریب گر چه به دار السلام گیرد جای	بود نتیجه غریب همه عذاب الیم

و نمونه دیگر در مورد قضا و قدر:

وگرشوی به دهاحیلله گرتراز دُرَاج وگرشوی به ذکاچاره دان تراز روباه  
قضابه حیلله نگردهد هباچو آمد وقت قدر به چاره نگردهد هدر چو آمد، گاه

### در نکوهش تکبر

بایکدیگر کنند همی کبرهر گروه آگاه نی کزان نتوان یافت کبریا  
هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان هرکایت نخست بخواند «زهل اتی»

### ۱۰- حکیم سعد الدین منجم غوری

حکیم معروف و منجم مشهور در عهد ملک غیاث الدین کرت میزیسته و  
در نزد مردم مقام بسیار محترم داشته است. زمانیکه ملک غیاث الدین در اردوی  
اولجایتو بود ملترم رکاب ملک بوده و روزیکه ملک غیاث الدین به هرات وارد  
میشد حکیم سعد الدین به عنوان مبشر ورود او قبل از همه به هرات وارد شد و از  
اوست:

روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفتصد و پنچ  
شمس الدین کرت خسرو آفاق شد به فردوس از سرای سپنج

### ۱۱- خواجه معین الدین چشتی قدس سره

معین الدین چشتی یکی از صوفیان بزرگ در قرن هفتم هجری است، مدتی در سمرقند و بخارا به تحصیل علوم پرداخت و بعدها به خدمت خواجه عثمان هارون که یکی از بزرگترین فقهای طایفه چشتی بود رسید و مدت «۲۰» سال را در خدمت او بود و پس از آن به ایران و عراق عرب و سوریه و بسا شهرهای خراسان زمین سفرها کرد و بالاخره در سال (۵۸۰) هـ ق به شهر اجمیر هند آمد و مدت چهل و چهار سال به تعلیم و ارشاد پرداخت و مورد احترام فوق العاده بود و پیروان زیادی داشت و در سال (۶۶۳) هـ ق همان جا وفات یافت که قبر او تا اکنون زیارتگاه مسلمانان و غیر مسلمانان است.

دیوان اشعار او که مجموعه از قصاید، غزلیات، حمد، نعت، اشعار تصوفی و عرفانی است بارها در هندوپاکستان به طبع رسیده است خواجه درین اشعار گاهی معین و گاه معینی تخلص میکند. اینک نمونه شعرش:

#### شاهباز آشیانه قدس

بگشای پرده از رُخ و بردار هستیم	حسنى به من نماى و بیفزای مستیم
محروم گشتم از طیران درفضای قدس	تابال جان به رشته قالب بیستیم
شهباز آشیانه قدسم گه عروج	گرفیدن فرونکشد سوی پستیم
واعظ زکوی دوست سوی جنتم مخوان	بنگر که از کجا به کجا می فرستیم
من مست و می پرست نه امروز گشته ام	سرمست و بیخود از می بزم الستیم
من در جمال بت، رُخ بنگر بدیده ام	توحید مطلق است کنون بت پرستیم



در بحر آشنائی او غرق گشته ام  
ای خضر تاسفینه هستی شکستیم  
دل ذره ذره گشت ز نور تجلیت  
لیکن زهرشکست بود صد دُر ستم  
نور ظهور ساقی باقی کند طلوع  
چون جام دل زدوده شد از زنگ هستیم  
بگذار تا روم ز جهان آستین فشان  
کز آب دیده دست ز عالم بشستیم  
برخاست شغل و شادی و عیش از دل «معین»  
تادردرون سینه محزون نشستیم

## ۱۲- خواجه جمال الدین خازنچی تولکی

در هنگام حملات مغول در قلعه تولک، ملک مبارز الدین حبشی نیزه ور  
امیر بود و در نیزه وری همانند او در خراسان و خوارزم نبود و بارها گفته بود که  
اگر بر روی زمین بر پشت بازخسپم و چوبی بدست گیرم چهار مرد نیزه ور را از  
خود دفع توانم کرد. او نخست در نیشابور کفش دوزی میکرد. این حبشی چندبار  
حمله مغول را بر تولک دفع کرد و در «۶۱۸ هـ ق» فیقونوین داماد چنگیزخان با  
چهل هزار سوار به پای قلعه تولک آمد، حبشی نیزه ور از او مالی قبول کرد و بر  
تولکیان بخش نمود و باز به زور از آنان پس گرفت مردم از او روگردان شدند.  
خواجه امام جمال الدین خازنچی درین معنی این رباعی بگفت:

گفتم حبشی نیزه ورا این خسران چیست  
برتولکیان شکنجه وزندان چیست  
گفتا که منم کفشگر و فیکوسگ  
سگ داند و کفشگر که در انبان چیست

## ۱۳- خواجه صفی الدین محمود وزیر

در عهدیکه سلطان شاه خوارزمی لشکر خطا را به خراسان آورد و به مروتختگاه ساخت و سرحداتی ممالک غور را زحمت دادن گرفت لشکر خود را به دهانه شیر سرخس آورده و رسولی به خدمت سلطان غیاث الدین فرستاد و سلطان فرمود که به جهت آن رسول جشنی ساختند و مجلس عشرت بیاراستند و ملوک و امرای غور را شراب دادند و رسول را اعزاز فرمود و شراب داد تا در حال مستی، مزاج سلطان شاه را از فرستاده او معلوم کند و به جهت خاصه سلطان غیاث الدین آب انار شیرین در صراحی کردند و چون دور معهود به سلطان میرسید از آن آب انار در پیاله خاص میریختند و به سلطان میدادند چون رسول سلطان شاه را قوت حرارت شراب دریافت سرزانو شد و از مطربان این رباعی را در خواست:

زان شیر که با شیردهانه است مقیم      شیران جهان ازو هراسند عظیم  
ای شیرتو، یعنی سرودندان بنمای      کاین ها همه دردهان شیراند زبیم

چون رسول این بیت باز خواست و مطرب در نواشد و به رود بزد گونه سلطان غیاث الدین متغیر گشت و ملوک غور از جای بشدند. خواجه صفی الدین محمود از سران وزرای درگاه بود و در ظرافت و طراوت آیتی و طبع نظم داشت و شعر نیکوگفتی. بر پای خاست و روی بر زمین نهاد و در جواب رسول این بیت از مطرب بخواست:

آنروز که مارایت کین افرازیم      وز دشمن مملکت جهان پردازیم  
شیری زد هانه گر نماید دندان      دندانش به گرز دردهان اندازیم

سلطان غیاث الدین طاب ثراه بغایت خوش طبع گشت و او را به انعام وافر و تشریفات گرانیامیه مخصوص گردانید و جمله ملوک او را بنواختند که حق تعالی بر همه رحمت کند و همه را غریق مغفرت گرداند.

#### ۱۴- جمال الدین محمد بن ناصر علوی

سید الاجل جمال الدین اکمل الشعرا محمد بن ناصر علوی از احفاد عارف بزرگ و نام دار سید عبدالله علوی و برادر بزرگ سید حسن بن ناصر علوی است که هر چند از او اشعار زیادی نقل نشده ولی شاعریست دارای قصاید و غزلیات که بدربار بهرامشاه بن مسعود سوم مرتبت بلند یافت.

و بنا به گفته محمد عوفی شعر او به حکم قلت مدون نیست و اینک قسمتی

از یک قصیده او:

شکوه آن عرض باد و جوهر آتش و آب	چو خاک و باد کند نور و نم در آتش و آب
ازو بخیزد اندر دو لشکر آتش و آب	چو در مصاف به ابطال حرب روی نمود
هوای فتنه چو گردون و اختر آتش و آب	همی نماید از عکس لون گوهر او
جنان کجا به حباب و به اخگر آتش و آب	مرصع است همه جرم او به گوهر و نور
بود همیشه چو در آب مضر آتش و آب	به ابر و صاعقه ماند ازان قبل که دراو
عروس ثاقبه رازر و زیور آتش و آب	تبارک الله ازان صعب ساعتی که بود
نموده دست دلیران زخنجر آتش و آب	سپرده پای بریدان به نعل خاک و هوا
سنان نیزه شاه مظفر آتش و آب	به خاک و باد تکاور سپرده بهر ظفر
به اعتدال جهان شد مخیر آتش و آب	ایا بهار سعادت بهار تازه دمید

## تذکره الشعراء غور

سروش ها که نمائی به نوبهار بدیع      زعکس صهبا و زنور آتش و آب

نشاط جوئی و رامش کنی که بردشمن

شکوه تست چو بر عود و شکر آتش و آب

بیاراست دیهیم کیخسروی را      به فرخنده آئین نوشین روانی

یکی صورت آمد همایون کمالش      که جز جان نخواندش انسی و جانی

ملایک زسیع السموات دایم      مدد کرده اندش به سیع المشانی

بقا گویدش هر زمان رب ارزی      فنا گویدش تا ابد لن ترانی

### ۱۵- اشرف الدین حسن بن ناصر علوی

سید الاجل اشرف الدین فخر السادات نامش سید حسن و از احفاد سید

عبدالله علوی تولک و در غور مقیم بود. وقتیکه بهرام شاه بن مسعود سوم غزنوی

لشکر سلطان سوری را بشکست و سر امیر سوری را نزد سلطان سنجر فرستاد و

جماعتی از ارکان آن دولت را اسیر کرد سید حسن نیز در میان اسیران بود. سلطان

فرمود تا اسیران را سیاست کنند. سید حسن گفت من کلمه دارم اگر مرا اجازه

دهید و در خدمت پادشاه برید بر او عرضه دارم او را به خدمت شاه بردند و با گفتن

این رباعی از کشتن نجات یافت.

آنی که فلک به پیش تیغت نابد      بخشش به جز از کف چو میغت نابد

زخم تو که پیل کوه پیکر نکشد      برپشه همی زنی دریغت نابد؟

و او شاعریست بلند پایه که محمد عوفی در لباب الالباب توصیف او را زیاد نموده و اینک قسمتی از یک قصیده او:

داند جهان که قره عین یمبرم	شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو ابر بار دگر آب شد زشرم	چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم
طعم چو آتش ترو هر دم خلیل وار	هر خوش گلی دگر دمد از آتش ترم
ذری پر از عجایب دریا شود زحکم	هر قطره که در صدف جان پرورم
دارم زبان وژاژ نخایم که سوسنم	بینم به چشم و عشق نیازم که عیهرم
بی نقش همچو آینه آبی متشتم	بی عطر چون فرشته جانی معطرم
خون در تنم چونافه زاندیشه خشک شد	جرم همین که هم نفس مشک اذفرم
گفتی دریغ رنج حسن هم گزافه نیست	آخر به بوی رنگی این رنج میبرم
گرهستیم نه است چه باک است گومباش	چون حاجتیم نیست به هستی توانگرم
مست خدای را که نیگنند دست حرص	اندر نشیب وقف زیلای منبرم
سردی زرق و خشکی سالوس چون نبود	حاجت نیوفتاد به زهد مزورم

### ۱۶- سلطان علاءالدین جهان سوز

سلطان علاءالدین غوری شاهنشاه بزرگ غور (۵۴۴-۵۵۱ هـ.ق) مردی بود فاضل، ادیب و شاعر. عوفی دیوان شعر او را در کتابخانه سمرقند دیده بود اما متأسفانه جز قطعات چند پراکنده اثری از آن نمانده و اینک نمونه کلام وی

جهان داند که سلطان جهانم	چراغ دوده عباسیام
علاءالدین حسین بن حسینم	که باقی باد ملک جاودانم

## تذکره الشعراء غور

اجل بازی گر نوک سنانم	فلک جولانکه گرد سپاهم
یکی باشد زمین و آسمانم	چو بر گلگونه دولت نشینم
به هر شهری شهی دیگر نشانم	همه عالم بگرم چون سکندر
چورودنیل جوی خون برانم	بران بودم که از اوباش غزنین
شفاعت میکند بخت جوانم	ولیکن گنده پیران اند و طفلان
که باشد جان شان پیوند جانم	بیخشیدم به ایشان جان ایشان

آنم که هست جورزبذلم خزانه را	آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را
چون برزه کمان نهم انگشترانه را	انگشت دست خویش به دندان کند عدو
دشمن زکوی بازندانست خانه را	چون جست خانه خانه کمیتم میان صف
کندم به کینه از کمر او کتانه را	بهرام شه به کینه من چون کمان کشید
کردم به گرز خردسر رای و رانه را	پستی خصم گرچه همه رای و رانه بود
شاهان روزگار و ملوک زمانه را	کین توختن به تیغ در آموختم کنون
برگوی قول را و بزن این ترانه را	ای مطرب بدیع چو فارغ شدی ز جنگ
قول مغنی و می صاف مغانه را	دولت چو بر کشید نشاید فرو گذاشت

### ۱۷- صدر الدین ربیعی «فوشنجی»

صدر الدین خطیب فوشنجی مختص به ربیعی شاعر در بار ملک فخر الدین از آل کرت بود وفات او را در سال ۷۰۲ نوشته اند. ملک فخر الدین پادشاهی فاضل شاعر و سخن سنج بود و قریب به چهل شاعر ماهر بدرباروی بودند که از

همه مشهورتر ربیعی بود ربیعی تاریخ ملوک کُرت را به تقلید شهنامه ساخته بود که اکنون از کُرت نامه او اثری نیست.

ربیعی شاعریست که به علت یله خرجی و عیاشی مورد قهر ملک فخرالدین قرار گرفت و در قلعه خیسار زندانی شد و در سال ۷۰۲ در آن قلعه به قتل رسید.

این چندیت متفرقه از کُرت نامه را استاد فکری از تاریخ سیف بن یعقوب اخذ نموده است.

خدایوجهاندار و شاه جهان	بماناد تاهستت دور زمان
دلش شاد و کف راد و بخشنده باد	رخ کامرانیش تابنده باد
بخندید مانند گل در چمن	وزان پس چنین گفت با انجمن
که یکسر همه کامرانی کنید	به خوشی درون زندگانی کنید
فزون راکه ره بود بنواختش	زهر گونه هدیه ها ساختش
زدورویه شمشیر زرین بنام	گرانمایه اسبان زرین لگام
قباهای دیبای چین دوخته	چو خورشید تابان بر افروخته
درفش و نگین و قبا و کلاه	سراپرده و خیمه و بارگاه
بدو داد و بی من گرامیش داد	شعب و روز در شاد کامیش داد

## ۱۸- عمر سراج تولکی

بنابه نوشته مهنج سراج در طبقات ناصری:

چون سلطان «علا الدین» جهانسوز قلعه تولک را بعد از شش سال بگرفت، شاعری بود در حصار تولک که او را عمر سراج گفتندی، در وقتیکه جنگ به آخر میشد و قلعه تولک به صلح فتح میگردید. این بیت بگفت لایق بود آورده شد:

براسب نشسته و رلک فولک  
مقصود تو تولک است اینک تولک

## ۱۹- عجیبی جوزجانی

عجیبی جوزجانی از شعراء مشهور در بار بهاء الدین سام بن الحسین است  
اسمش شمس الدین و تخلص وی عجیبی و در خطه معروف جوزجان که از  
متصرفات غوریان بود بدینا آمده است.

محمد عوفی در تذکره لباب الالباب شعری چند ازین شاعر را که در مدح  
سلطان بها الدین سام است نقل میکند:

چون شمع روز روشن از ایوان آسمان	ناگه در اوفتاد به دریای قیروان
دوش زمین و فرق هوا را ز قیرو مشک	سحر سپهر پیر ردا کرده طیلسان
آورد پای مهر چو دردامن زمین	بگرفت دست ماه گریبان آسمان
بر طارم فلک چو شئه هند شد مکین	در خاک تیره شد ملک روم رامکان
گردون چو تاج کسری به معجزات حسن	از دُر و لعل چتر سکندر برونشان
زهره چو گوی سیمین هر چرخ و در برش	دنبال برج عقرب مانند صولجان



بر روی او فشانده همه گنج شایگان	با همچو شکل صرح ممرد به پیش چشم
چونانکه دیده سرخ کند شرزه ژیان	بهرام تافت از فلک پنجمین همی
کیوان چو در بنفشه ستان برگ ارغوان	برجیس چون شمامه کافور پرعیبر
جوزا چوگاه حمله سبکتر کنی عنان	پروین چو وقت پویه گران ترکی رکاب
چون خصم منهزم زستان خدایگان	دیواز شهاب گشته گریزان بران مثال
و اندرشی چنانکه دلاور شدی جبان	اندر شبی چنانکه غضنفر شدی دلیل
امید خود بریده زیوند خاندان	من روی سوی راه نهاده به فال سعد
راهی چنانکه باشد ازو روح را زیان	راهی چنانکه آید از و چشم را خلل
زین عقل را عقوبت وزان طبع را فغان	رنگش چونیش گندم و سنگش چوپشک مار
بر کوه او ملک نرود جز به نردبان	در آب او سمک نرود جز به سلسله
رنج و بلای تن ضرر و آفت روان	هر چند ریگ و سنگ و که و غار او فزود
راندم همی ثنای خداوند برزبان	زودر دلم نبود خطر زانکه همچو حرز
کاقبال هست بسته به فرمان او میان	خسرو بها دولت و دین سام بن حسین

### ۲۰- غازی علا الدین ابوعلی

تکنا باد «شهر معروفی بود در حوالی قندهار کنونی» موضعی است که سبب یرافتادن آل محمود سبکتگین به منازعت و ضبط آن شهر بوده است بدست سلاطین غور و سلطان غازی علا الدین ابوعلی «داماد سلطان غیاث الدین محمد» رباعی بگفت و نزدیک خسرو ملک بن بهرام شاه فرستاد:

اول پدرت نهاد کین را بنیاد      تا خلق جهان جمله به بیداد افتاد  
هان تاندهی زبهر یک نکتانباد      سرتاسر ملک آل محمود به باد

## ۲۱- فخرالدین مبارکشاه غوری «ملک الکلام»

ملک الکلام و امیر الشعراء فخرالدین مبارکشاه غوری معاصر سلطان علا الدین جهان سوز و سلطان غیاث الدین محمد غوری بوده و نسب نامه سلاطین غوری را به نظم آورده است.

او شاعر زبردست و بدیبه سرا بود و سلطان غیاث الدین غوری علاقه فراوان به او داشت بنابه نوشته استاد علامه عبدالحی حبیبی که از نوشته ابن اثیر نقل نموده نام پدر فخرالدین حسن بوده و در سال ۶۰۲ هـ ق فوت کرده در عربی و فارسی اشعار خوبی میگفته و مهمان سرای داشته که در آن کتاب ها و شطرنج گذشته بود تا مهمانان از هر طبقه که باشند، علما به مطالعه کتاب و جاهلان به بازی شطرنج مصروف گردند. و این فخرالدین مبارکشاه نباید با فخر مدبر مبارک بن منصور مشهور به مبارکشاه نویسنده آداب الحرب و الشجاعة خلط شود، که او نیز از علما و نویسندگان دوره غوری معاصر و ملازم قطب الدین ایبک و شمس الدین التمش بوده ولی این فخرالدین مبارکشاه شاعری بوده که از نسب نامه و تاریخ او این ابیات باقی مانده است:

به اسلام در هیچ منبر نماند      که بروی خطیبی همی خطبه خواند  
که بر آل یاسین به لفظ فصیح      نکردند لعنت به وجه صریح  
دیوار بلندش از آن شد مصون      که از دست هر فتنه آمد برون

نرفت اندر ولعنت خاندان بدین برهمه عالمش فخردان  
 ازین جنس هرگز در اوکس نگفت نه در آشکارانه اندر نهفت  
 مهین پادشاهان بآدین و داد بدین فخر دارند بر هر نژاد

### از غزلیات اوست

آنگاه که خواب بود ترادل بخواب دید در تیره شب به دیده جان آفتاب دید  
 جان پراز نشاط ترا در کنار یافت گوش پراز سماع به کف پرشراب دید  
 فریاد از آن مقام که بیدار گشت دل آگاه گشت که این همه دولت بخواب دید  
 زلفش ندید در کف و از دست روزگار نزدیک شد که بگسلد از بسکه تاب دید

رباعی:

باز این دل دیوانه هوا خواهد کرد هر لحظه به هر موی ندا خواهد کرد  
 روزی دوسه از عشق مگر آسوده است آنرا به بلاکنون قضا خواهد کرد

دل در سرزلفت آرمیدن خو کرد هر لحظه به هر سوی دویدن خو کرد  
 چون موم شدم نزد منش بازفرست اکنون به موی سر دویدن خو کرد

### ۲۲- محمد بن عمر فرقدی

شاعر معروف خراسان است که به کمال هنر و قوت فضل اشتهار داشته و  
 به دربار شاهنشاه معروف سلطان غیاث الدین محمد بن سام منسوب است و بیشتر  
 قصایدش در مدح اوست اینک نمونه شعری در مدح سلطان غیاث الدین غوری.

## تذکره الشعراء غور

کس از ملوک جهان یادگار تیغ و قلم	نبوده است مگر شهریار تیغ و قلم
ملک محمد سام جهان ستان که فزود	به فریمن یمینش یسار تیغ و قلم
گهی بنفشه دهدگاه لاله آردبار	زیدونرگس بی برگ و بارتیغ و قلم
بساکشید جهان انتظار دولت او	چنانکه دانش و داد انتظار تیغ و قلم
به زهروقهر بر آری همی هلاک و دمار	زد و دمان عدو زان دومار تیغ و قلم...
نبوده است و نباشد ز خسروان جهان	نظیر و مثل توکس حق گذار تیغ و قلم

### ۲۳- قاضی منهاج سراج جوزجانی تولکی

ابوعمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی مشهور به منهاج سراج متوفی به سال (۶۶۰ هـ.ق) از مشاهیر رجال در علوم دین، حدیث، ادب و تاریخ بوده که بیشترین عمر خود را در غور و دربار غوری های گذرانیده و کتاب معروف طبقات ناصری را که مأخذ مهم و مستندی برای تاریخ غور است او نوشته بناءً لازم دانستم ازین نویسنده و ادیب وطن درین مجموعه نامی برده شود نثر او مشهور و نمونه شعر او این است:

#### در نعت شریف

ای مردهان تنگ ترا تنگ ها شکر	شاخ نبات تست بر آونگ ها شکر
تابوی برد شکر ازان چشمه حیات	آورده از خجالت آن رنگها شکر
هرگز کجارسد به لب با حلاوت	گرقطع کرد خواهد فرسنگها شکر
بالعل ار مزه کند از بهر هر جلاب	از راه طعنه بین که خورد سنگها شکر
دعوی ذوق کرد مگر چون لبت بدید	با خود ز شرم کرد بسی جنگها شکر

چون گشت لذت لب نوشینت مششر از نام خودکشیده بسی ننگ ها شکر

منهاج راست عرصه ملک سخن فراخ

کز نعت تست در دهنش تنگها شکر

نوت: نزد اهالی مقبره در نزدیکی های قلعه تاریخی تولک به نام مزار قاضی

منهاج سراج معروف است. والله علم

### ۲۴- مولینا سراج الدین پدر منهاج سراج جوزجانی

مولینا سراج الدین محمد افصح العجم بن مولینا منهاج الدین عثمان از رجال

مهم دربار غور بود و دربار غوری ها از دانش و علمیت او بهره ها برد چنانچه

هنگامی که لاهور بدست سلطان شهاب الدین فتح شد مولانا سراج الدین تشریف

آن سلطان را پوشیده قاضی لشکر هندوستان گشت و دربار گاه لشکر مجلس علم

عقد کرد و دوازده شتر به انتقال کرسی وی نامزد شد. مولینا بعد از انجام خدمت

های علمی، قضائی و ادبی فراوان در حدود (۵۹۲ هـ.ق) در راه سفارت بغداد در

حدود مکران از جهان در گذشت.

عوفی مقام شعرا را ستوده و چند رباعی را از او نقل میکند:

آن دل که زهجر دردناکش کردی وزهر شادی که بودپاکش کردی

از خوی تو آگهم که ناگه ناگه آوازه در افتد که هلاکش کردی



دل را به رخ خوب تو میل افتادست جان دیده بر امیدلبت بگشاد است

## تذکره الشعراء غور

چشم آبرزن خاک درت خواهد بود      گر عمر وفا کنند قرار این داد است

### ۲۵- ملک شمس الدین غوری

ملک ضیا الدین امیر کابل به منظور تهدید این رباعی را برای ملک شمس

الدین غوری فرستاد.

غوری بچه به کین کابل برخاست      باهمچومی سخن بخواهد آراست

توشمی و من ضیا وداند همه کس      کاوردن شمس بر فلک کار ضیاست

ملک شمس الدین غوری نیز این جواب را برای او فرستاد:

ای بیخبر از خویش نگه کن چپ و راست      من شمس و توضیا و داند همه کس

با همچومی خصومت از بهره خاست      کز شمس بود هر چه در آفاق ضیاست

### ۲۶- ملک تاج الدین تمرانی

بنابه گفته صاحب طبقات ناصری دختر این ملک در حباله نکاح سلطان

غیاث الدین محمود بود که مادر سلطان بهالدین سام باشد، عوفی در لباب الالباب

اشعاری از او آورده و او را ستوده نمونه شعری این است.

لرزان تنم از بادستیز غم تست      سوزان دلم از آتش تیز غم تست

مگذار دلاکه خاک خواری گیرد      صحرای دلم که آب خیز غم تست

سید ظهیر الدین سرخسی در قطعه کینزک بکری از او خواست:

دارم طمع ز لطف تو ناسفته گوهری      زیرا بسی گهر به مدح تو سفته ام

ملک تاج الدین کینزک هندی با این قطعه برای او فرستاد

چون به الماس طبع درُسفتی      ذُر ناسـفتـه ای فرسـتادم

قوتت ده خدای عزوجل      که زبـی قوتی به فریادم

قضا را کنیزک در نزد سید در گذشت و ملک تاج الدین این دوییت

فرستاد

علوی کافران هندی را      زودزاسلام سیرخواهی کرد

پدرت غزو کردی از شمشیر      تو غزاهم به ... خواهی کرد

وسید ظهیر الدین در پاسخ ملک تاج الدین تمرانی نوشت:

وعدۀ کرده مرا شاها      سخن دور و دیر نتوان کرد

به یقین غزو کافر ماده      جز به شمشیر ... نتوان کرد

### ۲۷- ملک ناصر الدین ابوبکر غوری

ملک ناصر الدین ابوبکر پسر ملک سیف الدین سوری بود. این کاتب

(منهاج سراج) مولف طبقات ناصری در شهورسنه ثمان عشر و ستمائه خدمت او را

به ولایت گزیو و تمران دریافت و ازوی آثار مروت مشاهده کرد. در آن عهد این

داعی یکی از بنات اکابر اقبای خود را در حباله خود می آورد. و آن اول حال

جوانی بود. همدران سال که چنگیز خان ملعون از آب جیحون عبره کرد بطرف

خراسان و عزیمت غزنین داشت. القصه از خدمت ملک ناصر الدین ابوبکر علیه

الرحمه اسپی التماس کرد و حال تزویج یکی از اقبای خویش به نظم بر رای او

## تذکره الشعراء غور

عرضه داشت. در جواب آن قصه و نظم این رباعی بگفت و به قلم خود ثبت کرد و بر پشت قصه بدست داعی داد، رباعی اینست:

### بیت

انشا الله غم زدلت رفته شود و آن دُر گران بهای تو سفته شود

اسپی که زمن خواسته ای عذری نیست با آن اسب بسی عذر دگر گفته شود

داعی دولت را اسپی زرده سه ساله فرستاد تنگ بسته. حق تعالی از وی قبول گرداناد و این ملکزاده بعد از حوادث غزنین و غور به حضرت دهلی افتاد به خدمت در گاه سلطان سعید شمس الدین والدین پیوست در شهور عشرين و ست مائه و در حضرت دهلی به حمت حق پیوست.

### ۲۸- نظامی عروضی سمرقندی

ابوالحسن نظام الدین یا نجم الدین احمد بن عمر بن علی معروف به نظامی عروضی سمرقندی مدتی قبل از سنه (۵۰۰) هـ متولد و تا حدود سنه (۵۵۰) هـ حیات داشته معاصر حکیم عمر خیام و معزی است. وی به دربار ملوک غور مختص بوده کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله را به نام ابوالحسن علی از ملوک غور نوشته است اینک نمونه شعروی:

در جهان سه نظامی ایم ای شاه که جهانی زما به افغانند

من به ورساد پیش تخت شهم و آن دو در مرو پیش سلطانند

به حقیقت که در سخن امروز هر یکی مفخر خراسانند

گرچه همچون روان سخن گویند و رچه همچون خرد سخن دانند



من شرابم که شان چودر یابم      هر دو از کار خود فرومانند



ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی      این طعن کردن تو ز جهل است و کودکیست  
کانکس که شعر داند، داند که در جهان      صاحب قران شاعری، استاد رودکیست



سلامت زیرگردون گام نهاد      خدا راحت درین ایام نهاد  
زگردون آرمیده چون بود خلق      که خود ایزد در او آرام نهاد

جهان برفوق نام خود جهان است      خرد او را گزاف این نام نهاد  
خنک آنرا که از میدان ارواح      قدم در عالم اجسام نهاد



## فهرست ماخذ شعراى قديم غور «متقدمين»

- ۱- غوريان- عتيق الله پژواك ص ۲۸۱-۲۸۲ كابل ۱۳۴۵
- ۲- غوريان- عتيق الله پژواك ص ۲۶۴ كابل سال ۱۳۴۵
- ۳- تاريخ مختصر غور- مستمند غورى ص ۷۹ مركز انتشارات كتاب  
۱۳۷۸ و نصاب الصبيان ص ۲-۱۰-۱۱
- ۴- ديوان انورى به كوشش سعيد نفيسى تهران ۱۳۳۷
- ۵- دانشنامه ادب پارسي ج ۳ ص ۵۹ به كوشش حسين انوشه چاپ تهران  
۱۳۸۱
- ۶- تاريخ مختصر غور- مستمند غورى ص ۱۰۴-۱۰۹ مركز انتشارات  
كتاب ۱۳۷۸ متن و شرح گلشن راز شيخ محمود شبستري- دكتور كاظم دزفوليان  
انتشارات طلايه تهران ۱۳۸۲ ص ۷۶-۱۲۰
- ۷- طبقات ناصري- منهاج سراج جلد اول ص ۳۶۳ چاپ كابل ۱۳۶۳
- ۸- طبقات ناصري- منهاج سراج جلد اول ۴۱۶ چاپ كابل ۱۳۶۳
- ۹- تاريخ مختصر غور- مستمند غورى ص ۱۰۰-۱۰۱ مركز انتشارات  
كتاب ۱۳۷۸
- ۱۰- عتيق الله پژواك - غوريان - ص ۲۷۵ چاپ كابل ۱۳۴۵
- ۱۱- تاريخ مختصر غور- مستمند غورى ص ۱۰۲-۱۰۳ مركز انتشارات  
كتاب ۱۳۷۸
- ۱۲- طبقات ناصري- منهاج سراج جلد اول ص ۱۳۴ چاپ كابل ۱۳۴۳

- ۱۳- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد اول ص ۳۶۶ چاپ كابل ۱۳۴۳
- ۱۴- تذكرة لباب الالباب محمد عوفى ص ۲۶۷-۲۷۰ چاپ تهران
- ۱۵- تذكرة لباب الالباب محمد عوفى ص ۲۷۰-۲۷۶ چاپ تهران
- ۱۶- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد اول ص ۳۴۴-۳۴۶ چاپ كابل
- ۱۳۴۳
- ۱۷- تاريخ مختصر غور- مستمند غورى ص ۱۱۲-۱۱۸ مركز انتشارات
- كتاب ۱۳۷۸
- ۱۸- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد اول ص ۳۴۹ چاپ كابل ۱۳۴۳
- ۱۹- غوريان- عتيق الله پژواك ص ۲۷۰-۲۷۲ كابل ۱۳۴۵
- ۲۰- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد اول ص ۳۹۶ چاپ كابل ۱۳۴۳
- ۲۱- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد اول ص ۳۶۵ ج ۲ تعليقات
- عبدالحي حيبى ص ۲۸۴-۲۸۵ چاپ كابل
- ۲۲- غوريان عتيق الله پژواك ص ۲۶۲-۲۶۳ كابل ۱۳۴۵
- ۲۳- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد دوم تعليقات عبدالحي حيبى ص
- ۲۳۴ چاپ كابل ۱۳۴۳
- ۲۴- طبقات ناصرى- منهاج سراج جلد ۱-۲ ص ۴۶۳-۴۷۲-۶۴-۲۶۷
- چاپ كابل ۱۳۴۳
- ۲۵- تاريخ مختصر غور- مستمند غورى ص ۱۲۵ مركز انتشارات كتاب
- ۱۳۷۸

تذكرة الشعراء غور

۲۶- طبقات ناصری- منهاج سراج- ج ۲- تعلیقات عبدالحمی حبیبی ص

۳۸۴ چاپ کابل ۱۳۴۳

۲۷- طبقات ناصری- منهاج سراج- ج اول ص ۳۴۰ چاپ کابل ۱۳۴۳

۲۸- چهار مقاله عروضی ص ۸۵ متن و ص ۱۱ و ۱۲ مقدمه به تصحیح

محمد قزوینی چاپ تهران

